

از فرات تا نیل

گذری بر مهدادیان بزرگ

و تمدنهای کهن

-۳-

مجله‌ای در لبنان چاپ می‌شود به نام «العرفان»، این مجله که گویا کهن‌سالترین مجلات آن صوب است تقریباً ارکان شیعیان آنجا است. گر چه بیشتر ادبی است لیکن بهر حال رنگ شیعی دارد. «احمد عارف‌الزین» از ادبای و فضلاء اخیر لبنان که در سال ۱۳۳۹ در مشهد مقدس بدرود حیات گفت و همانجا در جوار مزار منور حضرت رضا (ع) مدفون گردید. این مجله را به سال ۱۹۰۹ در صیدا منتشر ساخت و از آن پس با فاصله چند قدرت کوتاه و دراز تاکنون ادامه یافته است. مدیر کنونی العرفان «نزارالزین» فرزند احمد عارف‌الزین و از ادبای معروف لبنان معاصر است.

سنيان نیز مجله ماهانه‌ای دارند به نام «الفکر الاسلامی» که زیر نظر دارالفنائه تهیه و نشر می‌گردد. «الشهاب» لبنان نیز مذهبی است، لیکن بیشتر ترجمان افکار اخوان المسلمین است. جز اینها در مجلات دیگر جسته و گریخته مقالات و مصاحبه‌هایی از قلم به‌دستان فریقین درج می‌گردد، در همان حد که در ایران نیز در مناسبات مذهبی در رسواترین درنگین نامه، هایش هم يك مقاله دینی می بینیم.

لبنان از نظر مطبوعات اعم از جراید و مجلات در خاور میانه و کشورهای عربی در مرتبه اول قرار دارد. همچنانکه اگر رقم مطبوعات آنرا با تعداد جمعیت کشور بسنجیم در دنیا رتبه اول است، این مطلب را در آماری که چندی پیش یکی از نشریات خارجی که اکنون نام آنرا به‌خاطر ندارم - در این باره نشر داده بود خواندم. از نظر چاپ

کتاب نیز لبنان در این منطقه رتبه اول را حائز است. همه اینها مملول آزادی نسبی و ملی عملی و واقعی است که در این کشور وجود دارد. در کویت نیز که این اواخر کوشش میکند با حفظ ترکیب سیاسی نوعی دموکراسی را در کشور برقرار سازد رقم مطبوعات با سرعت رو به فزونی و افزایش است. در واقع زعماء لبنان و کویت این مقدار درک و شعور سیاسی داشته‌اند که بفهمند در آن زمینه و شرایط خاص و در دنیای امروز و در این مرحله از تاریخ دیگر نمی‌توان چنان زیست که در عهد خلافت عبدالملک مروان!

آنچه مسلم است هیچ کشوری از اعطاء آزادی فکر و عقیده و عمل و بیان و قلم به افراد خویش زیان ندیده است.

شرط نخستین برای موفقیت هر قدم اصلاحی تحقق و حصول خارجی و واقعی این نوع آزادی هاست و تا این شرط واقعیت نیابد هر ادعای اصلاحی حرف مفت و هر تغییر و تبدیلی قوز بالا قوز است. «لم قضیه چیست. جای بحث آن اینجا نیست. آزادی که بودم افکار و عقائد گوناگون مجالی برای عرض وجود می‌یابد و هم توده ملت از بی تفاوتی مطلق نسبت به مسائل سیاسی و اجتماعی بیرون می‌آید. نتیجه مستقیم این دو نیز ازدیاد سریع رقم مطبوعات و کتابها و رشد و ترقی سریعتر بینش اجتماعی و احساس مسئولیت عمومی و پیشرفت روز افزون فرهنگ کشور است. نهایت آنکه باید دقت کرد آزادی محدود به چهار چوب قانون باشد و گرنه بعد برای حل مشکلات و نابسامانی‌هایی که از آن ناشی می‌گردد پای عقل‌ها به گل فرو می‌رود، و همان بساطی که امروز در پاره‌ای کشورهای اروپائی پدید آمده است بوجود می‌آید. باید از آزادی همچون هر ابزار دیگری چنان بهره برد که سودهای حاصل آید و مضارش گریبانگیر نشود! بر سر سخن باز گردیم.

در بیروت تقریباً همه تمایل‌های مختلف سیاسی برای خود نشریه دارند. بیشتر حکومت‌های عربی و تکز و توکی غیر عربی نیز یک یا چند روزنامه و مجله از آن جمله را برای مقاصد تبلیغی اجاره نموده‌اند. از مجله‌های سیاسی خوب لبنان - باصرف نظر از تمایل سیاسی مجله «الحوادث» است. «الحیة» و «النهار» و «الانوار» و یکی دوازده روزنامه یومیه دیگر حکم اطلاعات و کیهان ما را دارند «الشبكة» و «الصیاد» و چندین مجله آنچنانی دیگر هم در حکم «زن روز» و «جوانان» ایران هستند.

عربها خودشان بیروت را «بوابة الشرق» می‌خوانند بمعنی دروازه شرق، و چنانکه لندن را «بوابة الغرب» - دروازه غرب - می‌گویند. این از آن رواست که در زمینه آزاد سیاسی آنجا هر فکر و مسلک و مرامی یاری عرض وجود دست کم عرض وجود کتبی -

دارد. به همین دلیل تردید نباید داشت که از ضروری‌ترین وسائل برای بقا و وجود شیمی در جهان امروز وجود يك روزنامه قوی با کادری مستقل مرکب از چند تن نویسنده توانای شیمی که بستگی به هیچ محلی نداشته باشند. با بودجه‌ای باز مستقل است که بدون رعایت هیچ يك از جوانب تنه‌امصلحت تشیع و شیعه این عصر را در نظر داشته باشد، و واقعت حال همه شیعیان جهان را بازگو کند، و پرده از هر خیانتی که نسبت به این مکتب مقدس می‌شود با صراحت و قاطعیت تمام بردارد. وجود چنین سخنگویی در بیروت بعبری و چه بهتر که نظیر آن نیز به انگلیسی در لندن از الزم واجبات و ضروریات کنونی مکتب اهل بیت و بدون تردید موجب تقلیل ضربات خائنه یا جنایتکارانه‌ای است که از هر طرف بر پیکر این مرام مقدس فرود می‌آید، و بی هیچ شبهه اقدام به تأسیس و گام نهادن در راه ایجاد چنین سخنگوی مستقل خدمتی بزرگ و حفظ استقلال مالی و عملی آن پس از وجود گرفتن، وظیفه و فرض عینی هر فرد متمکن شیمی در هر نقطه جهان است.

این پیشنهاد - که اهمیت اجرائی آن در مورد قضایایی از قبیل اعمال اخیر حکومت بعثی عراق بیشتر روشن می‌شود باید بصورت جدی مورد مطالعه قرار گیرد. مجلس شیعه لبنان با آنکه گذشته از وابستگی‌ها ناچار به رعایت بسیاری جهات و ملاحظات است می‌تواند بعدها صورت ناقصی از این طرح را که بهر حال وجودش بهتر از عدم است اجرا و پیاده کند. و با پیشرفت سریع و بسط ید روز افزونی که مجلس مزبور در سایه رهبری های صحیح یافته و خواهد یافت امید چنین کاری نیز از سوی آن قوی است.

دیدار ...

محمد اسد شهاب نویسنده شیمی اندونزی را در بیروت دیدم، از سعودی آمده بود و خیال سفر به کویت و ایران داشت.

برادرش ضیاء شهاب را نیز چند سال پیش در مکه دیدم. روزی بود که برای دیداری به رابطه العالم الاسلامی، رفته بودم و او را آنجا یافتم. در آن مؤسسه کاری را به عهده داشت و هنوز هم دارد. این هر دو برادر نویسنده و شیمی و پایدار در مذهب خود و در آن زمینه خاص و شرائط مخصوص طبعاً مواجه با سختی‌ها و ناچار از تقیه‌اند، و وجود هر دو شان مفتنم است.

محمد اسد شهاب در خارج از سعودی کوشش‌های قابل تقدیری در راه معرفی و

شناساندن معارف شیعی دارد که عبرت انگیز است. چندین سال پیش از او «شیعه در اندونزی» را به زبان عربی دیده بودم که مضمون و حاوی اطلاعات دست اول و جالبی پیرامون سابقه تشیع و آثار و مظاهر و بقایای آن در آن سرزمین دور دست بود. اخیراً نیز مقداری مقالات از او در مجلات عربی دیده بودم. در این دیدار نیز چند کتاب که تازگی‌ها به عربی نوشته و نشر کرده بود دیدم و خرسند شدم که موفق است. از آنها بود: کفاح ترکستان ضد الاستعمار الروسي (نبرد ترکستان با استعمار شوروی)، العلامة محمد هاشم الاشعری (زندگی و شرح حال یکی از علماء بزرگ شیعی اندونزی)، چاپ دوم «صفحات مسن تاریخ اندونسیا المعاصر» همراه با نظراتی که سوکارنو پس از خواندن کتاب درباره آن ایراز داشته است، «من مصمیم الواقع» و «تحدیات و مآسی» (دو داستان تبلیغی مذهبی) و چند رساله دیگر..

با این تذکره آنچه در اینجا آمده چهره «اخوان» است از دید يك شیعی معتقد که برای او در درجه اول مصالح و منافع تشیع حقیقی - که همان اسلام واقعی است - اهمیت دارد. ازینرو طبیعی است که این برداشت برای کسانی که با دیدی دیگر مسأله را برانداز می‌کنند خوشایند نباشد و البته با آنان سخنی نیز نیست.

اخوان المسلمین

اخوان المسلمین یا «الاخوان المسلمون» که گاهی اختصاراً «اخوان» نیز گفته می‌شود نام جمعیت معروفی است که به وسیله «حسن البنا» - از بزرگان مفکران عصر اخیر مصر - گویا نخست با شش عضو بنیاد گردید و بزودی هواداران و پیروان بسیاری یافت و جمعیتی نیرومند شد.

آنچه می‌دانیم و تردیدی در آن نیست این است که «حسن البنا» خود مردی معتقد و مؤمن، علاقه‌مند به اسلام و به ترقی و پیشرفت ملل اسلامی، پاک و صمیمی و با اخلاص کامل، و سخت آشنای به اوضاع و شرایط جهان بوده است.

وی از اعضاء هیأت مدیره دارالتقرب اسلامی واز داعیان بزرگ و کوشای وحدت اسلام و نزدیکی و دوستی مسلمین بوده، و تا به گاه شهادت با ایمان راسخ در این راه گام برداشته است. همچنین تردیدی نیست که «اخوان» در روزگار رهبری او و همدتی پس از او به رهبری «حسن الهضیبی» خدماتی به اسلام و مصر و فداکاریهایی در آن کشور و در فلسطین کرده‌اند و داشته‌اند. آن وقت‌ها روح ایمانی که رهبر مخلص و پاکدل حزب با تعلیمات خاص خویش که منبث و نموداری از تعالیم عالی اخلاقی و تربیتی اسلام بود، در آنان بوجود آورده بود از آنان انسانهایی مؤمن به اسلام و فداکار در راه آن ساخته بود که

همه چون « مرشد » و رهبر خویش هدفی جز ترقی و تعالی این مکتب مقدس نداشتند و شهادت در راه آنرا برای خود فوژی عظیم می‌شمردند و آنرا کمال مطلوب می‌دانستند . البته باید توجه داشت که افراد منحرف هم در زمان « حسن‌البناء » و هم پس از وی در این گروه بسیار بوده‌اند که از عنوان جمعیت برای پیشبرد اغراض خاص خویش بهره می‌جسته و سوء استفاده می‌نموده‌اند ، تا آنجا که « حسن‌البناء » خود می‌گفته است :

« اینان نه اخوان‌اند و نه مسلمین ! » (انهم ليسوا اخواناً و لا مسلمين) . همین‌ها بودند که پس از درگذشت و شهادت او که هضیبی دبیر کل حزب و به اصطلاح خودشان « مرشد عام » شد پرچم اعتراض را علیه وی برافراشتند ، به دستاویز مخالفت با نخستین خطابه او که در آغاز آن گفته بود :

« یا ایها الاخوان! اتقوا الله »

و آنان مخالف بودند و می‌گفتند : این جمله رنگ ارتجاع و زهد مآبی داشته و خطابه نخستین دبیر کل باید حماسی و انقلابی باشد . غافل یا متغافل از آنکه آغاز و انجام دعوت پیامبر اکرم و همه دعوت‌های الهی مردان خدا همین کلمه بوده ، و هدف همواره دعوت به حق و پرهیزکاری و فضیلت و تقوی بوده است (گرچه شاید هم حق داشته‌اند . آخر حزب‌سازی و بست و بندهای متداوله و قراردادهای و گاوبندی‌های زیرجلی و پنهانی و مصالحات و معاهدات و دیگر قضایا که علی‌الرسم در نظام اینگونه امور مجری است یا باید مجری باشد که با « اتقوا الله » نمی‌سازد . اگر بنا بود با « اتقوا الله » کاری از پیش برود در صدر اسلام « دوزو کلک‌دارها » زور و پیروز نمی‌شدند و صاحبان حق و مظاهر عدل و تقوی را خانه نشین نمی‌ساختند) .

بهر حال سخنی در سابقه حزب و در خدمات و کارها و در ایمان و خلوص حسن‌البناء مؤسس آن نیست و مبنای تبلیغات دامنه‌دار وسیعی که در حال حاضر پیرامون این جمعیت صورت می‌گیرد نیز همین حرفه‌هاست .

اما باید دید کسانی که امروز به این گروه منتسب و وابسته‌اند و پرچم دعوت « اخوان » را بر دوش دارند تا چه حد از آن جهان‌بینی وسعه صدر و حق‌نگری و حق‌جوئی و ایمان و خلوص و تقوی و رشد فکری و شوق خدمت و شهادت و بلندنگری و عظمت روحی بهره‌مند و برخوردار ، و در مبانی و اصول نخستین جمعیت و آنچه مؤسس حزب بندگان دعوت می‌نمود و در راه تحقق آن تلاش می‌کرد ثابت و مؤمن و پایدار و برقرارند ؟

من همان‌طور که گفتم بسیاری از اعضاء و پیروان کنونی این جمعیت را در کویت و لبنان و تک و توکی در پاره‌ای کشورهای عربی دیگر دیده و با آنان از هر دری نیز

سخن گفته‌ام و از نظرات و معتقداتشان آگاهی فراوانی به دست آورده‌ام و در همین حدود نیز می‌توانم نظرات و مشاهدات خویش را بیان دارم ، و طبعاً امکان این مسأله بسیار قوی است که افرادی در گوشه و کنار از این جمعیت باشند که مشمول این حکم نباشند ، ولی به هر حال حکم براکثریت است .

حزب « اخوان » در روزگار « حسن‌البناء » در پی بازگشت به اسلام صحیح و در تکاپوی معارف اصیل و مبانی و اصول واقعی این مکتب مقدس بود ، اما امروز تقریباً به صورت دربست پیرو مسلك وهابیت است . فریفته شدن به ظواهر حال این مسلك قشری متحجر مرتجع آنان را به وضع عجیبی دچار موهوم‌بافی و تعصب بدون دلیل و تحجر ساخته است .

امروز « اخوان » درست در نقطه مقابل تمالیم و اهداف حسن‌البناء - که به شرحی که گذشت از بزرگ‌ترین داعیان وحدت و از اعضاء فعال مؤسسه تقریب میان شیعه و سنی بود - نسبت به گروه‌های مخالف خود بخصوص شیعه تعصبی و صف‌ناکردنی دارند . چنان بغض و عداوتی نسبت به پیروان اهل بیت می‌ورزند که بدون تردید در تاریخ اسلام کم نظیر است .

مکرر می‌دیدم همین که ذکر می‌از تشیع یا امامان عترت طاهر رسول اکرم - به جز امیرمؤمنان و حسنون (ع) - به میان می‌آمد چهره درهم می‌کشیدند و این مطلب به آن صورت برای نگارنده جز در حجاز کم سابقه بود .

آنچه من دیدم و احساس کردم بازمانده و بقیة‌السيف این جمعیت در حال حاضر يك مشت موجودات ابله منفی‌باف متعصب شرور کوتاه‌فکر مرتجع و درعین حال بسیار مغرور و متکبر و از خودراضی‌اند که تصور می‌کنند « طاق آسمان » شکافته شده و حضرات از آن بالا به کره زمین نزول اجلال فرموده‌اند و لذا فقط و فقط آنان در میان ششصد میلیون یا کمتر یا زیادتر مسلمان دنیای امروز معنی اسلام را فهمیده‌اند و از اینرو حق دارند هر چه می‌خواهند به فرق و گروه‌های مختلف اسلامی و به متفکران و دانشمندان گذشته و حال و سابق و لاحق این دین بتازند و بدزبانی کنند ، و بر همه مسلمانان دیگر از خاص و عام و عالم و جاهل واجب و فرض عین بدانند که بر آنچه آنان فهمیده و معتقدند « عقد قلب » نمایند و آنرا « نصب‌العین » سازند و به اصطلاح فرمان‌نویسان دوره ترکان و صفوی « تخلف نکنند و در عهده شناسند ! » .

امروز گروهی از این نادانان مغرور در کویت و لبنان و تكتك در نقاط دیگر جهان عرب وجود دارند و در جاهائی که هنوز بیرونشان نکرده‌اند تجمع‌های کوچکی نیز

با استفاده از نام‌هایی دیگر دارند و در عالم بی‌خبری و غرور نادانی خود خوش می‌لوند و به اسلام و مسلمانان بلکه جهان و جهانیان فخر می‌فروشند و خود را یک سروگردن بلکه خیلی بیشتر از همه بالا می‌دانند و متوقع آنکه به هر جا می‌روند و در هر جا قدم می‌نهند قدر بینند و صدر نشینند و هر چه خواهند بگویند و کسی هم نکوید بالای چشمتان ابرو است !

به همه پرخاش می‌کنند و دشنام می‌دهند که چرا بدون دقت کامل در نشریات حزب و بی‌اطلاع کافی از اهداف آن ، در باره آنان قضاوت می‌کنند ، لیکن خود اینان حاضر نیستند پیش از آنکه گروه یا شخص یا مؤسسه‌ای را تفکیک کنند رنجی کوتاه بر خود هموار سازند و نظری سریع به یکی دو کتاب و نشریه آنان بیفکنند تا بی‌جهت و بدون دلیل به هوجی‌گری نپردازند و بدبازی نکنند .

* * *

متأسفانه این مشکل را ما اکنون در کشور خود نیز با عده‌ای در همین سطح فکر و با همین مشخصات داریم که با داشتن مطالعات محدود مدعی تخصص در هر کار و « نخود هر آش » هستند ، و اگر با کوچک‌ترین ناراحتی مواجه شوند فریاد « وامحمداه » شان عرش اعلی را به لرزه درمی‌آورد که فلان گروه - مثلاً گروه مذهبی - استبداد فکری دارند و حاضر نیستند به « حرف حساب » گوش دهند و با اصل مقدس آزادی فکر و عقیده به مبارزه برخاسته‌اند و تحمل انتقاد و اعتراض و شنیدن هیچ تحقیق جدید و بررسی تازه یا فکر و طرح نوی را ندارند ، و آن وقت خود این حضرات حاضر نیستند کوچک‌ترین توضیح یا انتقادی را بپذیرند و صریح و واضح ممتدند که آنچه آنان می‌گویند حق مطلق و واقعیت صرف است و هیچ کس نباید در آن کمترین شبهه‌ای بنماید یا زبانم لال نقد و ایرادی بکند . تذکر و پاسخ و رفع اشتباه و نصیحت را هر چه دوستانه و متین و بی‌غرضانه باشد « اتهام نامه » و « جنجال مرتجمانه » نام می‌دهند و جسارت‌های بی‌ادبانه و توهین آمیز خود را به مقدسات ملی و مذهبی تحقیق و بررسی و پژوهش و تتبع و مطالعه و کاوش و فکر و فحص و ابداع می‌نامند .

انگشت روی فردمعین یا گروه مشخص نمی‌گذارم، قصد دفاع از گروه یا فرد مشخصی هم ندارم . نمی‌گویم آنها همه حرف‌هاشان پرت و بی‌دلیل است یا اینها تاب و تحمل شنیدن حرف تازه و فکر نو را هر چند حق و درست و صحیح هم باشد دارند و واجدند . می‌گویم اگر آزادی فکر محترم است و خوب است و لازم است برای همه هست و اگر حرف‌نشوی و هو و جنجال و مسخره‌بازی بد است و زشت است و زنده است برای همه چنین است . یک

بام و دو هوا که نمی‌شود. « شهرت » هم که نیست !

* * *

از اعضاء مبرز و دانشمند و نویسنده « اخوان » که گویا تئوریسم حزب هم بود « سید قطب » بود که شاید بیشتر اهل مطالعه ایران در اثر ترجمه‌هایی که از کتابهای او شده و نشر یافته است این شخص را می‌شناسند و با نام او آشنائی دارند .

سید قطب از این نظر که مردی دانشمند و متفکر بود و در راه عقیده خود تا پای جان پیش رفت مورد احترام بسیار من است . ثبات و استقامت و پایداری در راه عقیده و از خودگذشتگی و فداکاری برای آن ، هر چه باشد فضیلتی بسزرگ است و سید قطب از این فضیلت بهره‌ای تمام داشت . بی‌جهت نبود که وقتی خبر اعدام وی از رادیوها و در جراید نشر یافت جهان اسلام در تأثیری عمیق فرورفت و اکنون نیز با احترامی شایان از او یاد می‌کنند .

سید قطب در گرایش نسبی نسل جوان عرب به اسلام نقش مؤثری داشت و این افتخار برای او باقی خواهد ماند . وی در اوائل جوانی روح ضد مذهبی داشت و سپس با ارشاد حسن‌البننا به مذهب روی آور گردید به این معنی که با « اخوان » آشنائی یافت و بزودی از اعضاء فعال آن شد . تا پایان عمر نیز مجرد بود ، گویا در اثر شکست در عشق که کتاب « اشواک » اش بیانگر ماجرای آن است .

به حال سید قطب از این رو که مردی دانشمند بود مورد احترام من است ، لیکن از نظر دیگری در دیده من مردی گناهکار است ، چه او در طرز فکر و مسلک و خط مشی چون دیگر « اخوان » پیرو وهابیت و در آن روش سخت متعصب و ثابت قدم بود و به طبع مانند آنان نسبت به اهل بیت ارادت نمی‌ورزید بلکه عداوتی داشت و می‌کوشید راهی برای انکار فضائل آنان دست و پا کند و دین خود را نسبت به خلفاء ادا نماید ! (۱) .

وهابیان در کج فکری و دشمنی با تشیع و اهل بیت و تحجر بر طرز فکر سلف نا- صالح خود و در دیگر حماقت‌های متداوله ! نمونه‌اند . برای اهل بیت پیغمبر مطلقاً ارزشی قائل نیستند و هیچ يك از فضائل و مکارمی را که به ضرورت تاریخ و قرآن و سنت متواتر و مستفیض و صحیح این دودمان پاک دارا بوده‌اند قبول ندارند . اگر قبول داشته باشند نیز چیزی نمی‌شمرند و در برابر ، سلف ناصالح خود را مظهر و مرآت و مجلای کامل

۱- نگوئید از يك فرد پیرو تسنن جز این انتظار چیست ؟ چه اولاً چه نیازی به انکار فضائل اهل بیت بوده ؟ مگر آن همه برادران سنی دیگر ماکه چنین کاری نمی‌کنند اشکالی در « تسنن » شان پدید آمده است ؟ و ثانیاً سخن آن است که چنین کسی را در جامعه شیعی ایران جزء « مقدسات ! » نباید کرد .

حق و « آئینه قدی » و تصویر تمام قامت خدا و رسول می‌دانند و واجب‌الاتباع و الاطاعة می‌شمرند و نوعی عصمت را که برای اولیاء واقعی خدا نمی‌پذیرند در حق آنان باور دارند. سید قطب با « محب‌الدین خطیب » ناصبی اموی معروف روابط دوستانه و نزدیکی داشت و او پاره‌ای کتابهای وی از جمله « دراسات اسلامیه » را نشر کرده و بر آن تقریظ و مقدمه نوشته است. در موضوعات مربوط به اهل بیت و تشیع بایکدیگر هم‌فکری کامل داشتند.

سید قطب معمولاً پس از هر چند از مطالب کتاب پیشین خود پشیمان می‌شد و نسبت به آن سلب مسئولیت می‌نمود! ، نمی‌دانم بامسئولیت خود در برابر گمراه شدن کسانی که آن را خوانده‌اند و انحراف عقیده یافته بودند چه می‌کرد. مقالات شاگردش «محمد عبدالعزیز جبر» را در شماره‌های ۱۰۲ به بعد مجله المجتمع کویت ببینید که چگونه در يك مسأله چند بار تغییر نظر می‌داد و هر بار نیز طرفداران نظر دیگر را « مشرك » و « كافر » می‌خواند. از کتابهایی که تا آخر عمر به مطالب آن ملتزم و پای‌بند بود « فی ظلال القرآن » بود که سند جرم مسلمی برای اوست.

در این تفسیر کوشیده است همه آیاتی را که در شأن امیر مؤمنان و عترت طاهر پیامبر نازل شده به‌هر صورت که ممکن است به موضوعات دیگری مربوط سازد، حتی آیاتی را که بسیاری از متعصب‌ترین دانشمندان اهل سنت نزول آن‌را در باره عترت پذیرفته‌اند دیگر وها بیان و نواصب روزگار ما نیز چنین‌اند که حتی گفته سابقین خود را در این زمینه برخلاف دیگر ابواب نمی‌پذیرند.

می‌سوزند که خاندان پاك پیغمبر این همه فضائل خدادادی را دارا باشند و مرادهای آنان نداشته باشند. اصرار در انکار فضائل آنان از همین رو و به همین سبب است. قل موتوا بغيظكم. فرضاً تو دیده بر بستی که نور خورشید عالمگیر جهان‌افروز را نبینی، آیا دیگران هم نخواهند دید؟ و به ریش تو نخواهند خندید؟!

« محب‌الدین خطیب » از نویسندگان اخیر مصر بود که سه سال پیش مرد. نوشته بودند که کتابخانه شخصی اش بزرگ‌ترین کتابخانه شخصی در خاورمیانه و کشورهای عربی و دارای ۲۰۰ هزار جلد کتاب بوده است، آنچه خطیب را مشهور می‌کرد گرایش خاص اموی او بود که در قرون اخیر تقریباً بی‌نظیر یا دست‌کم، کم‌نظیر بود.

برای دفاع از عثمان و معاویه زشت‌ترین توهین‌ها را نسبت به مقام مقدس مولی امیر- مؤمنان می‌نمود (« عثمان ، الخلیفه المقتدر علیه » اورا ببینید) . با سراحت کامل یزید را مردی صالح و امام مسلمین می‌خواند و امام حسین را شخصی خروج‌کننده بر امام

مسلمانان می دانست (پاورقی های العواصم من القواصم ابن العربی) . متأسفانه این روش او چون مقبول طبع وها بیان حجاز و برخی دیگر بود گروهی پیرو و دنباله رو نیز یافت که اکنون همین ترهات را تکرار می کنند .

خطیب را در ایران کمتر می شناختند تا وقتی که کتاب « الخطوط العریضه » اش چاپ و نشر شد . این کتاب در اثبات کفر و نجاست عینی شیعه امامی اثنی عشری نوشته شده و در هنگامی که کوششهایی در قاهره و قم به منظور تقریب و نزدیک ساختن شیعه و سنی به یکدیگر صورت می گرفت برای اثبات عدم امکان ائتلاف میان دو فرقه پخش شد و طبعاً بی اثر نبود . پس از آن چندین بار چاپ و گویا به وسیله فرقه وهابی پاکستان نیز به اردو ترجمه و نشر گردیده است . وهابیان پاکستان همان کسان هستند که چند سال پیش روز عاشورا به حسینیه شیعیان حمله کرده آنرا در میان گرفتند و به آتش کشیدند . گروهی بسیار از شیعه و سنیانی که برای عزاداری به حسینیه آمده بودند در این واقعه سوختند و جمعی نیز که می خواستند خود را از پنجره ها به بیرون افکنند به ضرب گلوله از پای درآمدند ...

« الخطوط العریضه » يك بار هم چند سال پیش در تیراژ بسیار زیادی چاپ و در موسم حج در مکه و عرفات و منی پخش شد . آن سال من هم به حج مشرف بودم و کوششها و فعالیت های حضرات را که زیر سایه و بامدد جمعیت امر به معروف سعودی صورت می گرفت می دیدم . سرعت عمل و فعالیت و « دست پخش » موزعان انصافاً قابل تقدیر بود !

بعلبک ...

« بعلبک » با فاصله زمانی يك ساعت و نیم در شمال شرقی لبنان قرار گرفته و از مراکز شیعیان آن کشور است . مردمی اصیل ؛ نجیب و مهربان دارد . روزی که از بیروت بسوی بعلبک راه افتادیم (۱۶ سپتامبر) اسرائیل به جنوب لبنان حمله کرده بودند و رادیو برنامه غیرعادی داشت ، یعنی دم به دم اعلانهای فرماندهی ارتش و دیگر اعلان های مربوط به جنگ را پخش می کرد و مردم اینجا و آنجا از « ترانزیستور » اخبار را دریافت می نمودند و آرام بودند . خودشان هم تشخیص داده اند که « جنگ زرگری » است و باید با این بازی ها سرها گرم باشد تا طرفین نا نشان را بخورند !

چند روز بود در بیروت و دمشق انتظار حمله اسرائیل را داشتند و مطبوعات در صفحه اول از هجوم قریب الوقوع نیروهای « عدو » دم می زدند . دیروز در سالن فرودگاه قاهره به انتظار اعلان بلندگو بودیم که چند تن از رفقای که نیم ساعتی بود با هواپیما به دمشق پرواز کرده بودند سر رسیدند . معلوم شد از میان راه اطلاع داده اند که فرودگاه دمشق

آماده قبول مقدم مسمود حضرات نیست . ولوله و پرس و جو در سالن آغاز شده بود که ما را برای سوار کردن بر طیاره راه انداختند ، هنوز سوار نشده بودیم که طیاره دومی هم که ده دقیقه‌ای بود پرواز کرده بود بازگشت و طبعاً در روحیه « اصحابنا » نیز تزلزلی بوجود آورد . لیکن خبری نبود و به خیر گذشت و به مقصد رسیدیم (۱) .

اعراب سرسوزنی آمادگی برای جنگ ندارند یعنی اصلاً تصور این را هم که جنگی واقع شود نمی‌توانند کرد . روحیه‌ها چندان ضعیف است که برای يك ناظر خارجی حیرت آور است . نسبت به فلسطین واقعی و مسائلی از این دست در بی تفاوتی کامل هستند همه‌شان می‌خواهند جنگی در گیر دامامیان اسرائیل و کشورهای دیگر عربی نه آنها ، این وضع و خواست را در سوریه و لبنان و حتی مصر به خوبی تشخیص می‌توان داد .
مصری‌ها روحیه‌شان جزئی بهتر است ، در واقع اتکشان به موشکهای کنار سوئز است .

در لبنان مسیحی‌ها که قلباً از وضع ناراحت و طرفدار کنار آمدن با اسرائیلند . از چند تاشان به تصریح و از برخی به تلویح شنیدم که باید بالاخره با شرایط و واقعیات ساخت . دیگران هم می‌گفتند باید کشور لبنان منطقه‌ای غیر نظامی اعلام شود و این کشور در این کارها دخالت ننماید ، این حرف را در جرأه محلی هم دیروز خواندم ، اولیاء دولت نیز با آن قلباً موافق‌اند . معنی این گفته آنست که جنگ با اسرائیل خوب و لازم است اما برای مصر و سوریه و اردن . عبارت اخری مثل متداول میان خودمان که مرگ حق است اما برای همسایه .

« قلعة بعليک » گویا معبد عظیمی بوده است و نام بعل و سبک بنا نیز تا حدودی این مطلب را تأیید می‌کند .

« المنجد » نوشته است که عبادتگاه آفتاب پرستان و از همین رونام آن به یونانی « هلیوپولیس » بوده ، و مدت ۲۶۰ سال بنای آن بطول انجامیده است .

گویا همانطور که اکنون نیز مشاهد است جایگاه چندین معبد بوده که شاید هر يك بنام یکی از خدایان یونان بوده است ، بهر حال هر چه هست بازمانده کار بسیار عظیمی است که معلوم نیست با چه وسیله و چه جور انجام گرفته است .

۱- این قسمت از یادداشت‌ها مربوط به توقف چند روزه نویسنده در لبنان پس از بازگشت از قاهره است .

از این ینای بی نظیر که بجهات متعدد بر « تخت جمشید » برتری دارد چیز زیادی بجای مانده است و این خود یکی از جهات برتری است . بالاخره باید فهمید که در آن زمانهای دور تخته سنگهای به این بزرگی را چگونه بالا می برده و روی هم قرار می داده اند . در این مورد مشکل دیگری نیز هست که از آن مهمتر است و آن اینکه در چهار سوی قلعه بعلبک بر خلاف تخت جمشید تا مسافت بسیار دوری کسوه نیست و معلوم نیست این سنگها از کجا آمده است .

در این بنای عظیم مدتی راه پیمائی و نظاره کردم . دالانهای سرپوشیده و تاریک و بسیار دراز تو در تو و تالارهای رفیع و عالی وزوایا و خفایای طبقه بالا و پایین آنرا سعی رغم سوسمارهای بدشکل درشت نفرت انگیزی که عصبانی و خشمگین از سر رسیدن مهمان ناخوانده به هر سو می گریختند - گشتم و تزیینهای بسیار ظریف و عالی سنگی آن را با دقت بسیار از نظر گذراندم . وصف این « شهر سنگی » و تزیینات و اسلوب بنا و خصوصیات آن کتابی مبسوط می خواهد، و باز هم باید رفت و دید .

در این اثر کتابهائی با خط عربی نیز از دوره اسلامی دیده می شود که مشخص است . جز آنها در میان تخته سنگهای بیشماری که در درون قلعه بر زمین افتاده است به تخته سنگی با کتیبه عربی برخورد کردم که نتوانستم خواند . جای آن در نزدیکی سردر بنا (از همان سو که اکنون ورودی می گیرند) بر دست راست وارد شونده ، و روی کتیبه به سوی تالار رفیع معبود است .

* * *

در بازگشت از بعلبک چشممان به جمال « الجیش اللبنانی المظفر » هم روشن شد ، جا بجا در میان جاده و احياناً در میان مزارع و باغهای وسیع موزوسیپ و تانکهای سبک و سنگین ایستاده و باصطلاح کمین کرده بودند که اگر هواپیماهای اسرائیلی پیشروی کنند یا توپهای ضد هوایی همان بر سرش آورند که رستم در جنگ بر سراسر کبوس آورد ! شکی نیست که عربها به خون یهود تشنه اند ، لیکن تنها هنگامی این تشنگی از مرحله لفظ پا به صحنه خارج می گذارد که اسرائیل یا هر کشور دیگری که از سوی آن احساس خطر کنند وجود نداشته باشد و احتمال خطر دیگری هم ندهند ! و گرنه عیناً المثنای همان بدجنس هائی هستند که به پیغمبر خود گفتند : « اذهب انت وربك فقاتلانا هیهنا قاعدون ! »

در صدر اسلام نیز « پهلوان پنبه » ای بود که هر وقت کسی را دست و پا بسته نزد پیغمبر می دید « شجاعت » اش گل می کرد که : یا رسول الله ، بگذار - یا اذن ده - این کافر را بکشم ! اما روز دوم جنگ خیبر که فرمانده اش کردند هنوز جنگ پا نگرفته علم را برداشت و د درو . حالا فرار نکن کی فرار کن ! (ادامه دارد)